



این شماره تقدیم می‌شود به
مفجر انقلاب اسلامی
آیت الله العظمی امام
روح الله موسوی خمینی رحمته الله

مرزهای قدرت هژمونی مالی در جنگ ایران و آمریکا

بازارهای مالی یا واقعیت‌های ژئوپلیتیک؟

سرمقاله



◇ | اگر بخواهیم بر مبنای تفکیک میان «واقعیت‌های فیزیکی» و «بازارهای مالی و انتظاری» به جنگ میان ایران و ایالات متحده آمریکا نگاه کنیم، یک نکته کلیدی برجسته می‌شود: برتری در عرصه مالی و رسانه‌ای لزوماً به معنای کنترل نهایی بر نتیجه یک تقابل نیست. در سال‌های اخیر، ایالات متحده نشان داده که تکیه قابل‌توجهی بر ابزارهای مالی از جمله بازارهای آتی نفت و همچنین اوراق خزانه‌داری ایالات متحده برای مدیریت بحران‌ها و اعمال قدرت دارد. این ابزارها به واشنگتن اجازه می‌دهند انتظارات را شکل دهد، هزینه‌ها را توزیع کند و در کوتاه‌مدت شوک‌ها را کنترل نماید. اما همان‌طور که در بازار نفت مشاهده می‌شود، این نوع «کنترل انتظارات» در نهایت با محدودیت‌های واقعیت فیزیکی مواجه است. با این حال، تجربه بازار نفت نشان می‌دهد که این «برتری مالی» همواره با یک محدودیت بنیادین مواجه است: واقعیت عرضه و تقاضای فیزیکی. در شرایط عادی، بازیگران بزرگ مالی می‌توانند از طریق جریان سفارش‌ها یا مدیریت انتظارات مسیر قیمت‌ها را در کوتاه‌مدت تحت تأثیر قرار دهند، اما در مواجهه با شوک‌های واقعی—مانند کنترل ایران بر تنگه‌ی هرمز—این واقعیت‌های میدانی هستند که در نهایت دست بالا را پیدا می‌کنند.

در جنگ میان ایران و ایالات متحده آمریکا، این تمایز میان «قدرت مالی» و «قدرت فیزیکی» اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده‌است. ایالات متحده طی دهه‌های گذشته با تکیه بر زیرساخت‌های مالی جهانی—از جمله بازارهای سرمایه و به‌طور خاص اوراق خزانه‌داری ایالات متحده—توانسته است نه تنها کسری بودجه خود را تأمین کند، بلکه از این ابزارها به‌عنوان اهرمی برای اعمال نفوذ در سطح بین‌المللی بهره‌برد. این اوراق که زمانی به‌عنوان امن‌ترین دارایی جهان شناخته می‌شدند، اکنون به بخشی از معادلات قدرت تبدیل شده‌اند و تغییر رفتار کشورها در خرید یا فروش آن‌ها می‌تواند پیامدهای اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای به همراه داشته باشد. در همین چارچوب، اظهارات رئیس مجلس شورای اسلامی دکتر قالیباف، بازتاب گسترده‌ای در فضای اقتصادی و سیاسی جهان داشت. او با اشاره به نقش این اوراق در تأمین مالی قدرت نظامی آمریکا، هشدار داد که نگهداری آن‌ها عملاً به معنای مشارکت در این چرخه‌است. این موضوع‌گیری را می‌توان تلاشی برای پیوند دادن حوزه مالی با میدان ژئوپلیتیک دانست؛ تلاشی که بر این فرض استوار است که ابزارهای مالی نه تنها خنثی نیستند، بلکه در خدمت بازتولید قدرت قرار دارند. با این حال، همان‌گونه که در بازار نفت مشاهده

می‌شود، اتکای صرف به ابزارهای مالی نمی‌تواند تضمین‌کننده کنترل پایدار در شرایط بحرانی باشد. اگر یک شوک واقعی در عرضه انرژی رخ دهد، پیامدهای آن به‌سرعت از کنترل سازوکارهای مالی خارج می‌شود. در چنین شرایطی، کشورهایی که بر موقعیت‌های ژئوپلیتیکی حساس و زیرساخت‌های فیزیکی اثرگذار تسلط دارند، می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌تری ایفا کنند. این همان نقطه‌ای است که تفاوت میان «قدرت مالی» و «قدرت ژئوپلیتیکی» آشکار می‌شود. ایالات متحده می‌تواند از طریق بازارهای مالی، قیمت‌ها را در کوتاه‌مدت تعدیل کند یا انتظارات را مدیریت نماید، اما با شوک هرمز و در صورت تشدید تنش ضربه انسداد باب‌المندب، این ابزارهای مالی صرفاً می‌توانند زمان بخرند، نه اینکه مسئله را حل کنند. در مقابل، بازیگری که بر متغیرهای واقعی—یعنی جریان فیزیکی انرژی—اثر می‌گذارد، در تعیین نتیجه نهایی نقش پررنگ‌تری خواهد داشت. جمهوری اسلامی ایران از این منظر در موقعیتی ویژه قرار دارد. قرارگیری در یکی از مهم‌ترین مناطق تولید و انتقال انرژی جهان، به ما ظرفیتی می‌دهد که در صورت بروز بحران، بتواند بر جریان واقعی عرضه اثر بگذارد. این در حالی است که ایالات متحده، با وجود برتری در مدیریت انتظارات

و بهره‌گیری از بازارهای مالی، برای حفظ ثبات به تداوم جریان فیزیکی انرژی در بازار جهانی وابسته است. به بیان دیگر، اگرچه واشنگتن می‌تواند از طریق «نفت کاغذی» و ابزارهای مالی، نوسانات را تعدیل کند، اما در برابر اختلالات واقعی، این ابزارها تنها نقش مسکن موقت را ایفا می‌کنند. از سوی دیگر، افزایش فشار بر بازارهای مالی آمریکا—از جمله کاهش تقاضا برای اوراق خزانه—می‌تواند هزینه‌های تأمین مالی این کشور را افزایش دهد و به‌طور غیرمستقیم بر توان اقتصادی و حتی نظامی آن اثر بگذارد. در صورتی که این روند به‌صورت زنجیره‌ای ادامه یابد، پیامدهای آن فراتر از اقتصاد بوده و می‌تواند به بازتعریف موازنه قدرت جهانی بینجامد.

در مجموع، آنچه از این تحلیل برمی‌آید، نوعی دوگانگی پایدار میان «ساحت مالی» و «ساحت فیزیکی» است. ایالات متحده در اولی برتری قابل‌توجهی دارد، اما دومی—به‌ویژه در حوزه انرژی—همچنان تابع جغرافیا و واقعیت‌های میدانی است. ابزارهای مالی، هرچند قدرتمند، نمی‌توانند به‌طور نامحدود جایگزین واقعیت‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی شوند. این همان نقطه‌ای است که در آن، «نفت کاغذی» در برابر «نفت واقعی» قرار می‌گیرد—و در بزنگاه‌های تاریخی، این دومی است که حرف آخر را می‌زند. ♦

اقتصاد انرژی

با چه فرمولی از تنگه هرمز درآمدزایی کنیم؟

◇ مجتبی توانگر

نرخ در محدوده ۲ تا ۳ درصد تعریف شود، رقمی در حدود ۱۵ تا ۲۵ میلیارد دلار قابل‌تصور است و در صورت افزایش به حدود ۵ درصد، این عدد می‌تواند به محدوده ۳۰ تا ۴۰ میلیارد دلار برسد. در بازار انرژی، عامل تعیین‌کننده اغلب «هزینه جایگزینی» است. هرگونه اختلال در تنگه هرمز می‌تواند به سرعت موجب افزایش قابل توجه قیمت جهانی نفت شود. در چنین شرایطی، پرداخت درصدی از ارزش محموله برای عبور امن، برای خریداران و فروشندگان منطقی است، زیرا هزینه آن بسیار کمتر از ریسک اختلال در عرضه خواهد بود. علاوه بر نفت، بخش مهمی از کالاهای غیرنفتی نیز از این مسیر عبور می‌کند؛ از کالاهای کانتینری و مواد اولیه صنعتی تا محصولات کشاورزی، خودرو و ماشین‌آلات. ارزش این جریان کالاها حدود ۱۵۰ تا ۲۵۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود. اگر برای این بخش نیز خدماتی مانند مدیریت تردد، بازرسی و کاهش ریسک ارائه شود، ظرفیت درآمدی قابل توجهی ایجاد خواهد شد. در نهایت، تنگه هرمز صرفاً یک مسیر عبور نیست، بلکه یک اهرم اقتصادی و ژئوپلیتیک پیچیده است. اگر این ظرفیت در قالب یک چارچوب حقوقی و اقتصادی طراحی شود و همراه با خدمات واقعی امنیتی و مدیریتی ارائه گردد، می‌تواند به یک منبع درآمد پایدار و قابل تحقق تبدیل شود. / خط انرژی

بحث درآمد از تنگه هرمز در بسیاری از روایت‌ها به گونه‌ای ساده‌سازی می‌شود که گویی با یک نرخ ثابت برای هر کشتی می‌توان به عددی قطعی رسید. اما بررسی رژیم‌های حقوقی و مالی تنگه‌ها در جهان نشان می‌دهد که چنین نگاهی با واقعیت تجارت انرژی همخوان نیست. در بسیاری از مسیرهای حیاتی جهان، کشور میزبان از موقعیت جغرافیایی خود درآمد قابل توجهی کسب می‌کند. کانال سوئز سالانه حدود ۹ تا ۱۰ میلیارد دلار و کانال پاناما حدود ۴ تا ۵ میلیارد دلار درآمد دارند. حتی در تنگه‌های ترکیه نیز با وجود محدودیت‌های کنوانسیون مونترو، درآمدهای قابل توجهی از محل خدمات راهبری، ایمنی و مدیریت عبور کشتی‌ها ثبت می‌شود. نکته مهم این است که این درآمدها بر اساس مدل‌های متغیر قیمت‌گذاری و ارائه خدمات شکل گرفته‌اند، نه یک نرخ ثابت ساده برای هر عبور.

تنگه هرمز در قلب امنیت انرژی جهان قرار دارد. روزانه حدود ۲۰ میلیون بشکه نفت، همراه با حجم بزرگی از LNG، فرآورده‌ها و کالاهای دیگر از این مسیر عبور می‌کند. ارزش سالانه محموله‌های عبوری از این تنگه حدود ۶۰۰ تا ۸۰۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود. در چنین مقیاسی، حتی اخذ چند درصد محدود از ارزش محموله می‌تواند ده‌ها میلیارد دلار درآمد ایجاد کند. برای مثال، اگر

● قیمت نفت به ناگهان ریخت

قیمت نفت تنها چند دقیقه پس از انتشار سخنان رئیس‌جمهور ایران که گفت آماده پایان دادن به جنگ در صورت توقف حملات و با تضمین برای عدم تکرار تجاوز هستیم، حدود ۵٪ کاهش یافت.

● ضربه تنگه هرمز به هژمونی دلار

اندیشکده آتلانتیک عنوان کرد که حجم روزانه تراکنش‌های یوان در شبکه CIPS بین ۶۰۰ تا ۷۵۰ میلیارد یوان بود، اما در اواسط تا اواخر مارس ناگهان به حدود ۹۴۰ میلیارد یوان رسید.

● تجارت نفت ایران و هند از سر گرفته شد!

طبق گزارش کیپلر، اولین محموله نفت ایران بعد از سال ۲۰۱۹ اکنون به هند صادر شده است تا جای کمبود نفت روسیه را بگیرد. این محموله در پالایشگاه وادینار هند به مصرف می‌رسد که سهامدار عمده آن، شرکت روس نفت است.